



آخرین لحظات تغییری که نتیجه‌ای معکوس داشت

## سه‌م اوباما از پوپولیس‌م ترامپ

**رویکرد سیدرحمد لاری**

رسیدن کسی مثل ترامپ به‌مقام ریاست جمهوری آمریکا آنقدر بی‌سابقه و عجیب بود که در این

مدت نزدیک به سه ماه تحلیل‌های زیادی در مورد آن شده تا آنجا که حتی دموکرات‌های زخم‌خورده از پیروزی ترامپ حاضر شده‌اند هم‌وطنان خود را متهم به «بی‌فرهنگی» کنند و هیلاری کلینتون، نامزد دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری، آنها را «هم‌دام من‌زجر کننده» خواند!اگر هر عملی مثل پوپولیسیم یا مواضع افراطی ترامپ در رسیدن او به کاخ سفید نقشی داشته، نباید هشت سال ریاست جمهوری اوباما را نادیده گرفت چراکه ایالت‌های متمایل به دموکرات‌ها در پیش از این، مثل سه ایالت کلیدی ویسکانسین، میشیگان و پنسیلوانیا از رویگردان شدند و رأی این ایالت‌ها به ترامپ دلیلی نمی‌تواند داشته باشد جز روی گردانی آنها از هشت سال ریاست جمهوری اوباما. در واقع اوباما که با شمار تغییر و وعده دوران جدیدی برای آمریکا، انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ را برد و به کاخ سفید رسید، در هشت سال ریاست جمهوری خود به نحوی عمل کرد که نتیجه آن ترجیح ترامپ بی‌تجربه بر هیلاری، بر تجربه‌ی

**امیدزودگذر**

سرز حلیمی، دبیر هیئت تحریریه لوموند دیپلماتیک، هشت سال قبل نوشت: «آقای باراک اوباما آدم خوش‌شانسی است، او می‌خواهد جشنین یکی از نامحبوب‌ترین رئیس‌جمهوران تاریخ کشورش (جورج بوش) شود. جوان است، دورگه است و به نظر می‌رسد که تمام دنیا منتظر رود ایشان به کاخ سفید می‌باشد. در نتیجه، او ظاهر آزر هر کس دیگری برای تجدید سر کردگی آمریکا در جهان مجزه‌تر است.» این یک نمونه از نگرشی است که بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ و پیروزی اوباما بر جان مک‌کین، قیپ جبهه‌ریخواه، ایجاد شده بود و حتی از شوق به تغییری رایبان می‌کرد که قرار بود ایام‌جماری آن باشد. شخص اوباما‌نماد این شوق بود چراکه نخستین سیاه‌پوستی بود

**تحلیل**

**احمد کاظم‌زاده**

یک‌شنبه گذشته کنفرانس صلح پاریس با حضور نمایندگان بلندپایه بیش از ۷۰ کشور و سازمان بین‌المللی درباره بحران فلسطین برگزار شد. این نشست از ابعاد مختلف قابل تأمل و بررسی است. نخست اینکه هیچ یک از دو طرف اسرائیلی و فلسطینی در این نشست حضور نداشتند. حضور نیافتن رژیم صهیونیستی به علت مخالفت این رژیم با بر گزار ی یک چنین نشست‌هایی است، چراکه این رژیم به‌خصوص جناح راستگرای آن، بحران فلسطین را یک موضوع داخلی فرض می‌کند و اساساً منکر بین‌المللی بودن این بحران می‌شود و همواره در تلاش بوده و هست که مسئله فلسطین را به‌موضوع فلسطینی تبدیل کند تا بتواند خواسته‌های خود را بر طرف فلسطینی تحمیل کند. اما تشکیلات خودگردان که مدعی نمایندگی فلسطینی‌ها در مذاکرات است، از ترس رژیم صهیونیستی در این نشست شرکت نکرد و این نشان می‌دهد که این تشکیلات از توان و شجاعت لازم برای پیگیری حقوق مردم فلسطین برخوردار نیست و حتی نمی‌تواند از فرصت‌های بین‌المللی استفاده لازم را به‌عمل آورد. تشکیلات خودگردان در گذشته نیز دچار چنین افعال و سستی شده بود و با وجود اینکه فلسطینی‌ها بعد از سال‌ها تلاش به عضویت دیوان کیفری بین‌المللی در آمدند اما این تشکیلات نتوانسته است از ظرفیت این دیوان استفاده کند که همین امر یکی از دلایل استمرار اقدامات شهرک‌سازی در کرانه‌باختری و شرق قدس و تهدید به الحاق دائمی این شهرک‌ها به اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ و انتقال پایتخت این رژیم از تل‌آویو به بیت‌المقدس است. این در حالی است که این تشکیلات می‌توانست از اقدامات شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی در اراضی اشغالی کرانه باختری به عنوان مصداق بارز جنایات جنگی به دیوان، کیفری بین‌المللی شکایت کند و با اخذ حکم این دیوان آن را به محاکمه برای توقف شهرک‌سازی و برچیدن شهرک‌های ساخت‌شده از کرانه‌باختری تبدیل کند.

از دیگر نکات قابل تأمل در خصوص نشست پاریس، مقطع زمانی آن است که درست در آستانه‌انقال قدرت از دولت اوباما به‌دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور جدید آمریکا صورت می‌گیرد که در اینجا چند نکته وجود دارد؛ نخست اینکه این نشست بلافاصله بعد از تصویب قطعنامه ۲۳۳۴ شورای امنیت سازمان ملل درباره لزوم توقف شهرک‌سازی رژیم

که به کاخ سفید راه یافته بود و همین نیز امید به تغییرات اساسی در ساختار حاکمیتی آمریکا را ایجاد کرده بود؛امیدی که نه تنها انعکاس آن در آمریکا بلکه در دیگر کشورها به‌خصوص کشورهای عضو اتحادیه اروپا؛ جمله آلمان و فرانسه نیز شنیده می‌شد و استقبال بی‌نظیر از اوباما در سفر به آلمان آن‌هم قبل از رفتن به کاخ سفید نمونه‌ای از این انعکاس بود. امید و شوق به تغییر نتوانست در دور نخست ریاست جمهوری اوباما دوام زیادی داشته‌باشد چراکه تنها دو سال بعد از ورود او به کاخ سفید، نخستین‌شانه‌های ناامیدی به تغییر پارک کوچک نیویورک ظاهر شد که چند خیابان دور تر از بورس اوراق بهادار و دیگر ساختمان‌های مشهور خیابان وال استریت بود. تجمع کوچک در این پارک به زودی تبدیل به موج سهمگین اعتراضی شد که در اعتراض به نابرابری‌های اقتصادی، فرهنگ اقتصاد سرمایه‌داری و نفوذ شرکت‌ها و غول‌های مالی در دولت آمریکا، به سوی وال استریت به راه افتاد و شعارهای «وال استریت را تسخیر کنیم»، «به کار بانک مرکزی پایان دهید»، «وال استریت را نابود کنیم» پیش از آن که دنیا را نابود کند» و «وقتی ثروتمندان پول فقرا را می‌دزدند، نام آن را معامله تجاری می‌گذارند. وقتی که فقرا از خود دفاع می‌کنند، نام آن را خشونت می‌گذارند» را بر سر زبان‌ها نداخته بود. هر چند که شعله‌های خشم این جنبش در سومین سال ریاست جمهوری اوباما آن‌هم با سرکوبی خونین خاموش شد اما اعتراض بی‌سابقه‌ای را در تاریخ آمریکا به ثبت رساند و نشان داد که نمی‌توان امیدی به نماد تغییر در حاکمیت کاپیتالیستی آمریکا داشت.

**خدمت به سرمایه‌داری**

جنبش وال استریت با جنبش ۹۹ درصدی در دومین سال ریاست جمهوری اوباما از یک جهت پاسخی بوده به سیاست‌های مالی او برای نجات آمریکا از بحران اقتصادی و رکودی که از دولت جورج بوش به ارث رسیده بود. این واقعبت درست است که اوباما در بدترین شرایط مالی ریاست جمهوری را از بوش تحویل گرفت، زمانی که آمریکا بدترین بحران مالی بعد از رکود بزرگ

دهه‌های آغازین قرن بیستم را تجربه می‌کرد و با نرخ بالای ۱۰/۱ درصدی بیکاری، شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ امریکایی یکی بعد از دیگری به دام ورشکستگی و سقوط می‌افتادند. اوباما در همان روزهای آغازین ورودش به کاخ سفید دست به کار شد و کار گروه ویژه‌ای برای مبارزه با بحران به سرپرستی تیموتی گابنتر، وزیر خزانه‌داری، داد تا با طرح محرک اقتصادی ۷۸۷ میلیارد دلاری جان تازه‌ای به اقتصاد بی‌رقم آمریکا ببخشد. این طرح با سخاوت نمایندگان دموکرات کنگره همراه شد که رقم آن را به میزان نزدیک به یک تریلیون دلار می‌رساند و بعد هم لایحه‌های بیشتری حتی تا سقف ۲ تریلیون دلار برای سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه‌های عمومی و خصوصی و نجات شرکت‌های تولیدی و به ویژه صنعت خودروسازی به‌تأیید کنگره رسید. اکثریت کنگره در دست‌هم‌جربی‌های دموکرات اوباما بود و به همین جهت هم چندان نگرانی زیادی بابت همراهی کنگره نداشت اما اعتراضات خارجی و داخلی مسئله‌ای دیگر بود. او مجبور شد تا گابنتر را در همان سال نخست ریاست جمهوری روانه اروپا کند تا پاسخ اعتراض سشتر کارای اروپایی بابت دخالت دولت در بازار را بدهد، کمی بعد هم باید به فکر اعتراضات داخلی می‌بود که اوج آن با جنبش وال استریت بود.

سیتی‌گروپ یکی از چهار بانک بزرگ آمریکا به همراه بانک‌های بنگ او آمریکا، جی بی مورگان چیس و ولز فارگو است که برخوردار از کمک دولتی اوباما تحت عنوان بسته محرک اقتصادی شد. دولت آمریکا تحت این عنوان ۳۶ درصد از سهام این بانک را خریداری کرد و کمک اضطراری ۲۵ میلیارد دلاری و حمایت ۴۵ میلیارد دلاری وزارت خزانه‌داری برای نجات از ورشکستگی را به این بانک تخصیص داد. علاوه بر این، اوباما تلفات تا بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار از دارایی‌های سیتی‌گروپ در آمریکا را تضمین و در همان ابتدای کار مبلغی ۲۰ میلیارد دلار را به این شرکت تزریق کرد و پرداخت حقوق و دستمزد مدیر عامل معادل یک میلیون دلار در سال و دستمزدهای بالاتر از ۵۰۰ هزار دلار را به عهده گرفت. این

### پاریس، جدیدترین حلقه زنجیره بیانیه‌ها

اتحادیه اروپا از جمله فرانسه به این واقعبت پی برده‌اند که اگر بحران فلسطین بر اساس طرح دو دولت حل نشود و در سایه سیاست‌های راستگرایان اسرائیلی به یک بحران مزمن درآید، باز در آینده این اروپا خواهد بود که هزینه‌های سنگین آن را پرداخت خواهد کرد.

در نهایت می‌توان گفت که نتایج نشست پاریس به لحاظ شکلی نسبتاً قابل توجه بوده و شرکت‌کنندگان بر مواردی تأکید کردند که رژیم صهیونیستی حتی به حداقل‌های آن نیز توجه نمی‌کند. شرکت‌کنندگان در بیانیه پایانی تأکید کردند حصول یک راه‌حل دو کشور مبتنی بر مذاکره -اسرائیل و فلسطین- که در صلح و امنیت در کنسار یکدیگر زندگی می‌کنند، تنها راه دستیابی به صلح پایدار محسوب می‌شود. آنها همچنین بر اهمیت احیای تعهدات طرف‌ها به این راه‌حل و برداشتن گام‌های فوری برای تغییر روند منفی کنونی از جمله تداوم خشونت‌ها و فعالیت‌های شهرک‌سازی کنونی و در عین حال آغاز مذاکرات جدی مستقیم، تأکید کردند. آنها اعلام کردند دست‌نهایی به راه‌حل ایجاد دو کشور باید بر



یک نمونه از اهداف محرک اقتصادی اوباما برای نجات آمریکا از رکود بود که به جای طبقات متوسط جامعه، شرکت‌های بزرگ تولیدی و غول‌های مالی اهداف بسته محرک اقتصادی او بودند تا از ورطه سقوط و ورشکستگی نجات یابند. جنبش وال استریت در اعتراض به این سیاست شکل گرفت به‌خصوص اینکه معلوم شد مدیران ارشد بانک‌ها و مؤسسات بزرگ مالی مثل سیتی‌گروپ از چه بذل و بخشش‌های دولتی برخوردار شده‌اند و به همین جهت هم بود که معترضین جنبش با شعار «ما را فروخته‌اند»، پاسخی به خدمت‌اوباما به نظام کاپیتالیستی می‌دادند. گفته می‌شود که اوباما با این خدمت توانست نرخ بیکاری ۱۰/۱ درصدی را به حد ۴/۹ درصد رسانده اما گفته نمی‌شود که این کاهش میزان بیکاری بیشتر مربوط به طبقات بالای جامعه آمریکا بوده تا طبقات متوسط و ضعیف آن، گذشته از اینکه اوباما این میزان از کاهش بیکاری را با پدھی غلظیم نزدیک به ۱۰ تریلیون انجام داده، هزینه‌ای که تا نسل‌ها بر عهده شهروندان امریکایی باقی خواهد ماند.

**صلح جهانی**

اوباما بعد از دوران جنگ‌طلبی جورج بوش با وعده تغییر در نظام جهانی و سوق آن به سوی صلح به کاخ سفید رفت اما حالا و بعد هشت سال باید گفت که او نه تنها به این وعده در نظام جهانی عمل نکرد بلکه ثبات نسبی داخل آمریکا را هم به‌ورطه خشونت و چندپارگی نژادی کشانده است. این نکته درست است که او دیپلماتسی را بر استراتژی جنگ‌طلبانه بوش ترجیح داد اما این به آن معنا نیست که آمریکا در هشت سال ریاست جمهوری او از بدیده جنگ و مداخلات نظامی به دور ماند. در واقع، مدیریت جنگ در دولت اوباما همانند دوره بوش به قدرت خود باقی ماند با این تغییر که مدیریت جنگ از مداخله مستقیم تغییر روش داده و مبدل به مدخله غیرمستقیم شد. او این تغییر روش را در سال‌های نخست ریاست جمهوری خود و با جنگ داخلی لیبی به کار بست که با حمایت از ائتلاف نظامی ناتو علیه نیروهای سرهنگ قذافی، سعی داشت جنگ را از پشت جبهه مدیریت کند. جنگ داخلی سوریه یک مدل دیگر از این مدیریت بود که با حمایت از گروه‌های مسلح باعث رشد سریع این گروه‌ها و ظهور افراط‌گرایی خشونت‌بار در سوریه شد تا آنجا که ظهور و قدرت گرفتن گروه‌های توریستی مثل داعش یا جبهه فتح‌شلم، جبهه النصرة سابق، ناشی از این نحو مدیریت جنگ در دوران ریاست جمهوری اوباما بود. این موضوع جدای از استفاده گسترده و البته غیرقانونی پهپادها در زمان ریاست جمهوری اوباما است که میزان بالای تلفات غیرنظامی در حملات پهپادهای امریکایی باعث شد تا دولت او مدام مجبور به پنهان کاری در این موضوع بود. اوباما با این نحو مدیریت جنگ، صلحی در عرصه جهانی به ارمغان نیاورد و در عرصه داخلی هم نتوانست به وعده‌هایش در میزان محدودیت فروش سلاح و مبارزه با نژادپرستی عمل کند و جامعه آمریکا در زمان ریاست جمهوری او یکی از سخته‌ترین و دردهای فراوانی را تجربه کرد. اعدام تروی دیویس سیاه‌پوست در سال دوم ریاست جمهوری او یکی از عوامل شکل‌گیری جنبش وال استریت و سراً غازی بر این چندپارگی نژادی بود. کورنل وست، فیلسوف و فعال اجتماعی سیاه‌پوست امریکایی در اوایل مجلی اوباما و بعد یکی از منتقدان اصلی او شد. در مورد شدت خشونت‌های نژادی در زمان اوباما می‌گوید:«الشتن یک رئیس‌جمهور، دو داستان کل و یک وزیر امنیت داخلی سیاه‌پوست هر گز منجر به کاهش خشونت‌های مرگبار علیه اقلیت در جامعه آمریکا نشد. آنچه این منتقدان بیشتر آشکار می‌کنند این است که تاکنون هیچ نیروی پلیسی به جرم کشتن شهروندان غیرمسلم سیاه‌پوست به زندان نینقاده است.» اوباما نخستین سیاه‌پوستی بود که در ۲۰۰۹ به ریاست جمهوری رسید و تصوری از «امریکای پس‌اندروستی» را به وجود آورد اما حالا امید به این تصور از رفتن تنها که درصد نگرانی‌ها نسبت به خشونت‌نژادی از ۲۲ درصد در ابتدای ریاست جمهوری به ۳۵ درصد افزایش یافته است. این افزایش نگرانی گویای ناامیدی از تغییری است که دست کم شخص اوباما نمد

آن به شمار می‌رفت و حالا باید گفت امید به این نماد نتیجه‌ای معکوس داده است.

اساس خواسته‌های مشروع دو طرف از جمله حق فلسطینیان برای داشتن کشور و حاکمیت، پایان کامل اشغالی باشد که در سال ۱۹۴۹ آغاز شد. این روند همچنین باید خواسته‌های امنیتی اسرائیل را بر آورد و همه موضوعات موجود را بر اساس قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل سازمان ملل متحد (۱۹۴۷) و قطعنامه ۲۳۸ (مربوط به سال ۱۹۷۳) حل و فصل کند و همچنین باید اور قطعنامه‌های مربوطه شورای امنیت در این باره باشد. آنها بر اهمیت ابتکار صلح اعصاب مربوط به سال ۲۰۰۲ به عنوان چارچوبی برای حل و فصل منازعات بین اعراب و اسرائیل تأکید کردند. با این حال به لحاظ عملی نشست پاریس هیچ نتیجه ملموسی به همراه نداشته است زیرا تجزیه بیش از هفت سال بحران فلسطینی این واقعبت را ثابت می‌کند که مشکل فلسطین صدور بیانیه یا حتی قطعنامه نیست بلکه نبود سازو کار اجرایی برای وارد کردن این رژیم به اجرای قطعنامه‌ها و مصوبات شورای امنیت است که در آنها بر بازگشت بدون قید و شرط رژیم صهیونیستی از اراضی اشغالی سال ۱۹۴۷ و بازگشت آوارگان فلسطینی به خانه و کشانه خود تأکید و تصریح شده است. این رژیم نه تنها قصدی برای برچیدن این شهرک‌ها از خود نشان نمی‌دهد بلکه بر توسعه این شهرک‌ها اقدام می‌کند و در عین حال بر الحاق آن به سایر مناطق اشغالی اصرار می‌ورزد که اجرای این تهدید می‌تواند بحران فلسطین را وارد مرحله تازه‌ای کند و بر ابعاد و گستره این بحران بیفزاید و آثار و پیامدهای آن را بر منطقه و جهان دوچندان سازد. بر همین اساس فرستاده ویژه سازمان ملل متحد برای خاورمیانه روز سه‌شنبه یعنی دو روز بعد از نشست پاریس هشدار داد در خواسته‌ها از رژیم صهیونیستی برای الحاق همه یا بخشی از کرانه باختری احتمال دارد به تخریب دورنمای صلح در منطقه منجر شود. برخی وزرای اسرائیلی الحاق کرانه باختری را خواستارند که بخش اصلی کشور آتی فلسطین به حساب می‌آید. دیوید فریدمن که دونالد ترامپ نامزد پیروز انتخابات ریاست جمهوری آمریکا او را به عنوان سفیر آتی آمریکا در اسرائیل انتخاب کرده است، در این درخواست حمایت می‌کند. این نشان می‌دهد که راستگرایان اسرائیلی حساب خاصی برای دولت ترامپ باز کرده‌اند و در تلاشند با اتکا بر وی کار در فلسطین یکسره کنند و طرح دو دولت را برای همیشه به تاریخ بسپارند.

ترامپ روابط آمریکا – اروپا را متزلزل می‌کند

#### گسست تاریخی در انتظار روابط فرآتلاتیک

**دورنما سید رضا میرطاهر**

اظهارات مداخله‌جویانه اخیر دونالد ترامپ رئیس‌جمهور منتخب آمریکا در امور مرتبط با قاره اروپا به ویژه درباره خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا

(برگزیت) و نیز انتقاد شدید ترامپ از ناتو، واکنش منفی مقامات اروپایی و اتحادیه اروپا را برانگیخته است. از جمله آنلا مر کل صدراعظم آلمان از هر گونه دخالت خارجی در امور داخلی اتحادیه اروپا به ویژه در خصوص مسئله برگزیت انتقاد کرد. مر کل این اظهارات را در واکنش به اقدام ترامپ در زمینه تشویق بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا برآز کرد. فرانسوا اولاندر رئیس‌جمهور فرانسه نیز رویکرد دونالد ترامپ در قبال اتحادیه اروپا را مورد انتقاد قرار داد. وی تصریح کرد که اتحادیه اروپا برای اموری که باید انجام ندهد، نیازی به مشاوره خارجی ندارد. در واقع بایدنکه دونالد ترامپ با اینکه هنوز رسماً کار خود را به عنوان رئیس‌جمهور جدید آمریکا آغاز نکرده اما با موضع‌گیری‌ها و اظهارات جنجالی خود از هم اکسون وارد عرصه تقابل با برخی کشورهای حتی باشرکای اروپایی واگشتن شده است. ترامپ در آخرین موضعگیری خود در قبال اروپا و مسائل آن، سه مسئله عمده را مورد انتقاد قرار داده است. وی در گفت‌وگو با روزنامه تایمز بریتانیا با انتقاد از سیاست پذیرش پناهجو توسط آلمان، سازمان ناتو و ائتلافی منسوخ نامید. وی همچنین از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا تمجید و خروج سایر کشورهای اروپایی در آینده را پیش‌بینی کرد.

**شوک اروپایی‌ها**

اینگونه موضع‌گیری درباره مسائل مهم اتحادیه اروپا که کاملاً برخلاف سیاست‌های باراک اوباما رئیس‌جمهور کنونی امریکاست، اروپایی‌ها را در شوک فرو برده است. در واقع ترامپ نه فقط انتقادات شدیدی را علیه اتحادیه اروپا و برخی اعضای آن مانند آلمان مطرح کرده بلکه ساختار اصلی دفاعی اروپا یعنی ناتو را نیز زیر سؤال برده و از این ضمن تشویق بریتانیا برای تسریع خروج از اتحادیه اروپا به این کشور و وعده کمک داده است. ادامه چنین رویکردی از سوی ترامپ در آینده نمی‌تواند به تشدید تنش‌ها بین دو سوی اقیانوس اطلس بینجامد، بلکه زمینه گسست روابط تاریخی و سنتی آمریکا و اروپا را که پس از جنگ جهانی دوم همواره از ارکان اصلی سیاست خارجی و امنیتی اروپا و آمریکا بوده، موجب شود. در واقع از هم اکنون طلیعه این چشم‌انداز بدیدار شده است. می‌توان پیش‌بینی کرد که یکی از اولین موارد اختلاف بین اتحادیه اروپا و دولت ترامپ، دیدگاه‌های متناقض دو طرف درباره برگزیت باشد. در حالی که اتحادیه اروپا به‌شدت از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا ناراضی است، اما ترامپ نه تنها از آن استقبال کرده است، بلکه وعده کمک به دولت بریتانیا داده است. در این راستا



ترامپ با استقبال از اجرای برگزیت، آن را حرکتی تعبیر کرد که می‌تواند فرصت توافقات تجاری دو جانبه را در اختیار بریتانیا قرار دهد. وی مدعی است که آمریکا و بریتانیا پس از برگزیت روابط بسیار نزدیک و خوبی با یکدیگر خواهند داشت. در مقابل، عالی‌ترین مقام سیاست خارجی اتحادیه اروپا یعنی فدریکا مومگرینی هشدار داد بریتانیا تا زمانی که از اتحادیه اروپا خارج نشود نمی‌تواند در مورد توافقات تجاری با آمریکا وارد گفت‌وگو شود. وی تصریح کرد که به دلیل تعهد بریتانیا به اتحادیه اروپا برای عدم انجام مذاکره درباره توافقات تجاری با کشور دیگر به صورت مستقل، تا زمانی که بریتانیا هنوز عضو اتحادیه اروپاست، هیچ مذاکره دو جانبه‌ای در مورد تجارت با یک کشور دیگر نمی‌تواند صورت دهد. این موضعگیری نشان می‌دهد که اتحادیه اروپا مصمم است تا از همان ابتدا واکنش تند و قاطعی به مداخله‌های آمریکا در امور اروپا نشان دهد.

**مسئله ناتو**

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور منتخب آمریکا در آخرین موضعگیری خود در قبال سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) اظهار داشت که ناتو با تغییر شرایط جهان تغییر نکرده و در نتیجه کارایی لازم را ندارد. وی مدعی شد که ناتو نمی‌تواند به خوبی با تروریسم مقابله کند، زیرا این سازمان سال‌ها پیش طراحی شده و سازمانی بسیار قدیمی و منسوخ محسوب می‌شود به گونه‌ای که نمی‌تواند به خوبی به تعهدات خود عمل کند. آخرین حمله لفظی ترامپ به ناتو فقط پنج روز قبل از تصدی ریاست جمهوری آمریکا از جانب وی صورت می‌گیرد. به این ترتیب می‌توان پیش‌بینی کرد که وی به‌رغم برخی تعدیل‌ها در مواضع قبلی خود، سیاست رویکرد قبلی‌اش را در قبال ناتو که در دوران مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری نیز بر آن تأکید می‌کرد، حفظ کرده است. مسلماً این خبر خوبی برای متحدان اروپایی ناتو به‌شمار نمی‌رود. کم‌اینکه فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر خارجه آلمان اعلام کرد اظهارات ترامپ درباره منسوخ شدن ناتو باعث ایجاد نگرانی در ائتلاف نظامی به رهبری آمریکا و همچنین تعجب برخی کشورهای آمریکا شده است. ژان مارک ایزرو وزیر خارسه فرانسه نیز در واکنش به اظهارات اخیر ترامپ اعلام کرد بهترین پاسخ برای وی وحدت اروپایی‌هاست. به‌رغم سیاست حمایت‌گرایانه باراک اوباما رئیس‌جمهور کنونی آمریکا از ناتو، دونالد ترامپ اساساً اعتقادی به ادامه وجود ناتو ندارد. انتقادات ترامپ از ناتو را می‌توان در چند محور عمده خلاصه کرد؛ از دیدگاه ترامپ ناتو با مقتضیات کنونی نیست و در عین حال حتی اعضای اروپایی آن از پرداخت هزینه‌های این پیمان خودداری می‌کنند. بدین ترتیب از نظر ترامپ ناتو اساساً فلسفه وجودی خود را از دست داده و صرفاً با دشمن تراشی است که به دنبال یافتن دلیلی برای ادامه بقای خود است. لذا ترامپ خواهان اصلاح این پیمان غربی، کاهش شمار اعضای آن و از همه مهم‌تر تجدیدنظر در ساختار آن است. مسئله دیگری که ترامپ باره‌ها با آن اشاره کرده، سهم قابل توجه آمریکا در تأمین بودجه ناتو است که از دیدگاه ترامپ هیچ توجیهی برای ادامه این وضعیت وجود ندارد. وی بر این عقیده است که آمریکا باید حمایت مالی خود را از ناتو کاهش دهد و در عین حال معتقد است که همکاری آمریکا با ناتو و عمل به تعهداتش در قبال این ناتو، روابط نامرغوبی را برای آمریکا داشته و در واقع این امریک‌ها بوده که بار اصلی هزینه‌های این پیمان نظامی غربی را به دوش کشیده است. در حالی که از نظر ترامپ باید این سودرسانی دو طرفه باشد و آمریکا به عنوان عضو این سازمان نظامی، از مزایای آن بهره ببرد. این سخن ترامپ چندان گرافه نیست. طبق آمارها آمریکا در سال ۲۰۱۳ میلادی ۲۲ درصد از هزینه‌های نظامی ناتو را تقبل کرد در حالی که در سال ۱۹۹۵ این مقدار ۵۹ درصد بود. این در حالی است که تا قبل از بحران اوکراین دیگر کشورهای اروپایی عضو ناتو به دلایل مختلف از جمله مشکلات اقتصادی، روند کاهش هزینه‌های دفاعی را اتخاذ کرده بودند و این به معنای اجبار آمریکا به پرداختن سهم هر چه بیشتر از هزینه‌های سالانه ناتو بود. در حالی که طبق مصوبه ناتو، اعضای این سازمان باید حداقل دودرصد از تولید ناخالص داخلی خود را به امور دفاعی و نظامی اختصاص دهند. بدین ترتیب می‌توان پیش‌بینی کرد که با روی کار آمدن ترامپ، احتمالاً وی خودی‌نظری اساسی در سیاست‌ها و اقداماتی کنونی آمریکا در قبال ناتو و کشورهای عضو آن از جمله استقرار و نیروهای نظامی در لهستان صورت دهد.